نگاهی به مراحل تکوین غربزدگی در ایران معاصر

پدرانِ این پسران

■ مهدی صلاح ■

میرزاآقاخان کرمانی

تجددطلبی و ترقی به مفهوم تاریخی، پدیده عظیم و سازنده تمدن جدید غربی است. تجددطلبی از دیدگاه دانش سیاسی و جامعه‌شناسی، به مفهوم تغییر و تحول و تکامل هیات جامعه است ـ تحول در معنای غربی که عام و همه‌جانبه است و شامل سیاست و اخلاق و اقتصاد و عقاید و کردار اجتماعی و ارزش‌های آدمی است ـ که از طبیعت مادی ناشی می‌شود. فکر ترقی و تجددخواهی در غرب، حاصل عصر روشنایی است که بر اثر آن، رابطه فرد و دولت بر پایه حق و تکلیف تغییر می‌یابد، مفهوم رعیت به ملت مبدل میشود، دیانت در سیاست دخالت ندارد، دانش طبیعی در پیشرفت صنعت به کار بسته می‌شود، آموزش عمومی گسترش می‌یابد و... و در تحلیل نهایی زندگی عینی انسانی موضوع پژوهش و اندیشه است. اما در مشرق‌زمین، فکر ترقی و تجددطلبی به عنوان ایدئولوژی اجتماعی نو، در نیمه سده نوزدهم در چند کشور از جمله ایران نمایان شد. این سیر و اندیشه جدید اجتماعی مراحلی را طی کرد و به دنبال هر مرحله، تأثیرات عمده‌ای بر ساختار اجتماعی و فرهنگی مشرق‌زمین برجای نهاد.

با بررسی افکار و آرای نوگرایان ایرانی می‌توان گفت تجددطلبی در ایران ۳ مرحله را طی کرده است. این مراحل نخست با غربگرایی آغاز می‌شود، سپس به غربزدگی و بعد به باستانگرایی توأم با غربزدگی معطوف می‌شود. در این باستانگرایی توجه صرف به فرهنگ ایران باستان و بیان مجد و عظمت تمدن ایران قبل از اسلام مدنظر بود. مرحله سوم، از آن جهت دارای اهمیت است که نشان می‌دهد «پیوند ناسیونالیسم با اندیشه ترقی از ۲ جهت است؛ یکی از جهت فرضیه حاکمیت ملی به معنای دقیق آن و دیگر از جهت گرایش به مدنیت غربی».

غربگرایی و گرایش به غرب در ابتدا به تقلید از صنعت و تکنولوژی، خصوصاً در زمینه صنایع نظامی آغاز شد و شروع این جریان در دوران معاصر به دوره فتحعلی‌شاه قاجار بازمی‌گردد. به دنبال شکست‌های پی‌درپی ایرانیان از روسیه، دربار ایران درصدد برآمد برخی شیوه‌های غربیان را در محدوده امور نظامی و سیستم اداری و آموزشی تجربه کند. به همین منظور اولین گروه از مستشاران نظامی که فرانسویان بودند به دعوت دولت ایران وارد کشور شدند.

ایرانیان به سرپرستی ژنرال گاردان به نقشه‌برداری راه‌ها و معابر و بنادر و تنظیم نقشه‌های نظامی و تعلیم سپاهیان و ساختن توپ پرداختند. پس از آن چند هیات نظامی از طرف دولت انگلیس به ایران اعزام و به تعلیم سپاهیان ایران مشغول شدند. در همین زمان (۱۲۳۳ ق) برخی صنایع اروپایی مانند چاپخانه نیز از غرب اقتباس شد. در سیستم حکومتی و در میان حکومت‌گران، عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، در این رابطه نقش اساسی داشت. وی ۲ محصل ایرانی را به انگلستان اعزام داشت که برای خودشان و کشورشان مفید باشند؛ یکی از این دو پس از یکسال و نیم درگذشت و دیگری میرزاحاجی‌بابا، به تحصیل طب پرداخت و پس از ۶ سال به ایران بازگشت. به دنبال آن، در سال ۱۲۳۰ ق یک هیات ۵ نفری از جوانان ایرانی برای تحصیل در رشته‌های مختلف از قبیل مهندسی، طب، توپخانه، زبان و علوم طبیعی به انگلستان اعزام و نزدیک به چهار سال در لندن به تحصیل پرداختند و پس از بازگشت به ایران هر یک به کاری در خور تحصیلات خود گمارده شدند. از میان آنها ۲ نفر به مقامات بلندپایه دولتی رسیدند. یکی «میرزاجعفر مهندس» که بعدها به سفارت ایران در عثمانی رفت و مشیرالدوله لقب یافت. سپس رئیس شورای دولت شد. هم اوست که میرزا ملکم‌خان رساله خود را به‌نام کتابچه غیبی یا «دفتر تنظیمات» در اصلاح حکومت ایران به وی عرضه داشت. دیگری میرزامحمدصالح شیرازی بود که در انگلستان به مجمع فراماسونرها راه یافت که از آن به مجمع فراموشخانه یاد می‌کند و در این باره می‌نویسد:

«مدت‌ها بود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست [نداد] تا اینکه مستر پارسی استاد اول فراموشان را دیده که داخل به محفل آنها شده باشم و قرارداد روزی را نمودند که در آنجا روم».

و باز می‌گوید:

«روز پنجشنبه به همراه مستر پارسی و کلنل دارسی داخل فراموشخانه گردیده، شام خورده در ساعت ۱۱ مراجعت کردم. زیاده از این در این باب نگارش آن جایز نیست».

آمد و رفت‌های میرزاصالح به مجمع فراموشان انگلیس تا به آن حد بود که این مجمع درصدد برآمد او را به مرتبه استادی برساند و تمام و کمال به ایران روانه سازد. به طوری که مستر هردیس یکی از بزرگان فراموشخانه انگلیس به وی یادآور می‌شود: «یک هفته دیگر عازم ایران هستید و فردا فراموشخانه باز است. اگر فرداشب خود را آنجا رسانیدی مرتبه استادی را به تو می‌دهم اگرنه ناقص به ایرانی می‌روی». میرزاصالح پس از بازگشت به ایران مترجم رسمی دولت شده و به مأموریت‌های سیاسی متعددی اعزام شد. بنابراین دور از انتظار نیست که این محصلان پس از بازگشت، ضمن کسب تخصص مورد نظر، تحت تأثیر فرهنگ و آداب و رسوم غربی قرار گرفته، در ترویج آن بکوشند. همان طور که یکی از این افراد (میرزاصالح) به مجمع فراموشان پیوسته بود.

با بررسی افکار و آرای نوگرایان ایرانی می‌توان گفت تجددطلبی در ایران ۳ مرحله را طی کرده است. این مراحل نخست با غربگرایی آغاز می‌شود، سپس به غربزدگی و بعد به باستانگرایی توأم با غربزدگی معطوف می‌شود

میرزاصالح در خاطرات خود به این خودباختگی در مقابل فرهنگ غرب اشاره کرده و می‌نویسد: «... مدتی بعد از ورود به انگلستان ریش را تراشیده و لباس انگریزی در بر کرده و ملاحظه عادت و قاعده نکرده... همچنین به لباس ایران بودن را نیز از عقل دور دانستم و صلاح وقت این است که ملبس به لباس انگریز شوم...».

جدای از سفرنامه‌های اروپاییان و نمایندگان آنها، همین خاطرات و نوشته‌هایی از این دست بود که باعث ایجاد انگیزه غربگرایی و غربزدگی در میان برخی ایرانیان شد. در کنار ورود الگوهای نظام آموزشی غرب، سیستم اداری و حکومتی نیز طبق همان الگوهای غربی در نظام سیاسی و حکومتی ایران وارد شد. در سال ۱۲۷۵ ق هنگام صدارت میرزاحسین‌خان سپهسالار ـ که یکی از متجددین عصر ناصری است ـ به تبعیت از سیستم حکومتی غرب، وزارتخانه‌های ششگانه که عبارت بودند از: «داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه، وظایف و اوقاف» به وجود آمدند. هدف از ایجاد چنین وزارتخانه‌هایی این بود که «جمیع مشاغل مهام عظیمه دولتی منحصر به یک نفر نباشد و دولت و مملکت خود را تربیت فرمایند و آیین سلطنت را ترقی دهند... و اگر مهمی از برای دولت پیش آید، کل وزرا و امنا باید شورا کرده، گفت‌وگو در مصالح امر نمایند».

میرزاحسین‌خان، بعد از یک دوره رکود هفت ساله صدارت میرزاآقاخان نوری که معرف تفکر ارتجاعیون بود ـ از محرم ۱۲۶۸ تا محرم ۱۲۷۵ ـ دوران ترقی‌خواهی ۳ ساله و ناتمام خود را از ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ آغاز کرد و بعد از یک بحران ۱۰ ساله سیاسی ـ اقتصادی از سال ۱۲۸۷ ق، به عنوان نماینده تجدد و ترقی، طرح ناظم جدید را ریخت. به قول آدمیت: «روح و فلسفه دولت سپهسالار تغییر بود در جهت ترقی...». جوهر نقشه ترقی او این بود: اصلاح طرح حکومت و تأسیس دولت منتظم بر پایه «قوانین موضوعه جدید»، «الغای ادارات قدیمه و تشکیل وضع جدید»، «ترقی و تربیت ملت از طریق ایجاد مدارس جدید» و «مدارس مجانی» و «مکتب صنایع» و «نشر علوم و صنایع خارجه که اسباب عمده ترقی و تربیت یک دولت و ملت است»، «افزودن بصیرت مردم» و «استحضار افکار عمومی» به وسیله روزنامه و اختیار همه کس که درد «آیین وطن‌پرستی» و «دفاع حقوق ملت» دارند و استقرار مناظم جدید عالی «که ملت ایران و سلطنت قدیم با آن عظمت باستانی خود را احیا کند». مجموعه این اصول ایدئولوژی سبک جدیدی را به‌وجود آورد که در سیستم اداری و سیاسی کشور تغییرات عمده‌ای را ایجاد کرد و نماینده کامل این سبک جدید به تعبیر ناصرالدین شاه قاجار «شخص اول دولت یعنی میرزاحسین‌خان بود». شاه در سلام عام (۲۵ شوال ۱۲۸۸ هـ. ق) گفت: «از این پس امنای دولت باید سبک جدید را که به وجود شخص اول شروع یافته پیش گیرند» و ملت و دولت «سلیقه جدید ما را در حکومت» بدانند. و در دستخط خود به صدراعظم نیز نوشت: «از خداوند عالم مسألت می‌نمایم که عمری بدهد و ما و شما را موفق کند که آنچه از خدمات و اصلاحات و خیالات عمده که برای ترقی ملت و دولت در نظر است، کاملاً به انجام و اتمام برسد». میرزاحسین‌خان اعتقاد داشت در ادامه اجرای سیاست تجددطلبی، باید روحانیت را از صحنه‌های سیاسی کشور دور گرداند: «اعتقاد من درباره حضرات ملاها بر این است که... به قدر ذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله نداد و مشارالیهم را ابداً واسطه فیمابین دولت و ملت مقرر نکرد...». اصلاحات اداری و تشکیلات جدید و سیاست وی در این راستا، منجر به ایجاد هسته اولیه بروکراسی در ایران شد که «بسیاری از دیوانسالاران نخستین، از فارغ‌التحصیلان دارالفنون بودند».

بدین ترتیب، جریان غربگرایی در ایران معاصر، همانند سیر غربگرایی در ترکیه نخست با اقتباس از تکنولوژی جنگی آغاز و آنگاه به تأسی از نظام آموزشی، اداری، سیاسی انجامید. انگیزه رویکرد ایران به غرب ناشی از عقب‌ماندگی‌های نظامی، صنعتی، اقتصادی، آموزشی و تقویت این زمینه‌ها حتی برای مقابله یا رقابت یا خودکفایی برابر دنیای سرمایه‌داری غرب و نه وابستگی صرف در زمینه‌های مزبور به آنان بوده است. اما دست‌پروردگان جدید همین نظام آموزشی که بعدها در مصدر امور قرار گرفتند، غربگرایی را تبدیل به غربزدگی کردند.

آغاز مرحله غربزدگی در ایران را می‌توان زمان شکل‌گیری نهضت مشروطیت دانست. ایدئولوگ‌ها و نظریه‌پردازان عمده مشروطیت اکثراً غربزده و از طبقه اعیان بودند. یکی از این افراد میرزاملکم‌خان(ناظم‌الدوله) است که در اروپا تحصیل کرده و با سیستم حکومت غرب آشنایی کامل داشت و پس از مراجعت به ایران، فراموشخانه را تأسیس کرد.

وی به قول خود در تلاش بود تا «عقل و سیاست مغرب‌زمین را با خرد و دیانت مشرق‌زمین، به هم آمیزد.» و به فراست دریافت که در بادی امر «تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده‌ای است». از این‌رو، فکر ترقی را در لفافه دین عرضه داشت تا هموطنانش «آن معانی را نیک دریابند». با شگردی که ملکم در پیش گرفت، توانست حرف آخر خود را در جهت تبعیت صرف از غرب و الگوهای غربی علناً بیان دارد تا جایی که می‌نویسد:

در اخذ اصول تمدن و مبانی ترقی عقلی و فکری حق نداریم در صدد اختراع باشیم، بلکه باید از فرنگی سرمشق بگیریم و در جمیع صنایع از باروت گرفته تا کفش‌دوزی محتاج سرمشق بوده و هستیم.

ملکم نه تنها به تقلید از علم و صنعت غرب (رویه کارشناسی آن) تاکید داشت بلکه تبعیت از فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی غرب را که وی آن را کارخانجات انسانی می‌نامید لازم و واجب می‌دانست: ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آنها همان‌قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم حال آنکه اصل ترقی ایشان در آیین تمدن بروز کرده است. ملل یورپ هر قدر که در کارخانجات فلزات ترقی کرده‌اند صد مراتب بیشتر در «کارخانجات انسانی» پیش رفته‌اند. بدینسان ملکم‌خان راه نجات را تنها در پیروی بی‌قید و شرط از غرب و اقتباس نظام فرهنگی آن می‌داند. مرحله سوم از تجددطلبی غربزدگی در چهره باستانگرایی است که از پیشروان این مرحله میرزافتحعلی آخوندزاده و میرزاآقاخان کرمانی هستند. آخوندزاده یکی از منادیان تفکر غربی است. وی مدعی تجدیدنظرطلبی در اسلام شد و پروتستانتیزم اسلامی را مطرح کرد. مجذوبیت او در مقابل فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین را می‌توان از این گفتار وی دریافت:

«مردم آسیا حریت کامله را یکبارگی گم کرده‌اند و از لذت مساوات و نعمت حقوق بشریت کلاً محرومند... بر شما لازم است که بزرگ خود (یعنی غرب) را بشناسید همیشه به امر و نهی او مطیع باشید و رسوم بندگی و آداب انسانیت را یاد بگیرید». آخوندزاده در عین حال که خود را ملی‌گرا قلمداد می‌کرد، از طرفداران تغییر خط فارسی به لاتین نیز بوده است. متقدمان و متأخران و همفکران آخوندزاده همچون ملکم‌خان و تقی‌زاده برای سست کردن مبانی اسلامی جامعه و ترویج غربزدگی افراطی تلاش‌های زیادی کردند به طوری که گویا تمام هم و غم‌شان بریدن از فرهنگ اسلامی و خودی و روی آوردن به فرهنگ و آداب و رسوم غربی بوده است. این قبیل متفکران، حتی چندین سال پیش از آنکه رضاشاه به فکر زدودن اساس اعتقادی ایرانیان ـ که بر اسلام استوار است ـ بیفتد، در این فکر بوده‌اند.

میرزاملکم‌خان

یکی از شاخص‌های اعتقادی و سنتی که در تفکر آخوندزاده مورد هجوم قرار گرفت و برای رفع آن بعد از مشروطیت و تغییر سلطنت در ایران، کوشش شد، حجاب زنان بود. در جایی که از پروتستانتیزم در مذهب یاد می‌کند، می‌نویسد: «کسانی که بعد از این از [میان] اخلاف ما در دین اسلام بانی پروتستانتیزم خواهند شد... آیه حجاب را منسوخ خواهند کرد...».

آخوندزاده در عین حال که خود را ملی‌گرا قلمداد می‌کرد، از طرفداران تغییر خط فارسی به لاتین نیز بوده است. متقدمان و متأخران و همفکران آخوندزاده همچون ملکم‌خان و تقی‌زاده برای سست کردن مبانی اسلامی جامعه و ترویج غربزدگی افراطی تلاش‌های زیادی کردند به طوری که گویا تمام هم و غم‌شان بریدن از فرهنگ اسلامی و خودی و روی آوردن به فرهنگ و آداب و رسوم غربی بوده است

و برای ایجاد الگو برای زنان ایرانی به دنیای غرب توجه دارد. «چرا که امروز در بعضی دول غرب زنان را به امور اداره مملکت نیز داخل می‌کنند. علاوه بر آنکه درجه تاجداری را نیز در بعضی ادیان برای‌شان مسلم می‌دارند چنانکه این رسم قبل از غلبه عرب‌ها در ایران جایز بود». و در جای دیگر از عدم مساوات اجتماعی در حق زنان ایرانی سخن می‌راند که آگاه باشند که خردمندان جهان زنان را در جمیع حقوق بشریت و آزادیت با مردان شریک شمرده‌اند...». از دیگر باستان‌گرایان متعصب و غربزدگان، همان طور که قبلاً بدان اشاره شد، میرزاآقاخان کرمانی است. البته وی خواهان توجه بیشتر به فرهنگ ایران باستان و تجدید دوباره تمدن ایران قبل از اسلام بود تا به غربزدگی صرف. میرزاآقاخان، عامل بدبختی و عقب‌ماندگی ایرانیان و دوری آنان از تمدن و فرهنگ امروزی [غربی] را حمله اعراب و ورود دین اسلام به ایران می‌دانست تا جایی که در دفاع از سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام (هخامنشیان و ساسانیان)می‌نویسد:«عظمت تاریخ ایران با هخامنشیان آغاز گردید و کورش مؤسس شوکت حقیقی ایران» است. روح حکومتش «آیین داد و انسانیت بود...» و درباره سلسله ساسانی می‌گوید: «با تأسیس دولت ساسانی تاریخ ایران روشنی مخصوص یافت و قدرت ملت و حکومت و کیش همه خادم، رهسپر مقصد واحد طبیعی ترقی گردیدند...» و برای مقایسه کردن و برتری دادن دین زند نسبت به اسلام چنین اظهار می‌دارد: «در عالم دیانت قانون زند استوارترین آیین‌های ازمنه سابقه بود و مدارش بر پروگرام و نظام ترقی قرار داشت.» و لابد آن نظام مترقی که هم‌اکنون از رونق افتاده و هر اخلاق زشتی که هم‌اینک از ایرانی‌ها سر می‌زند عاملش عرب‌ها بوده‌اند: «... هر شاخه از درخت اخلاق زشت ایران را که دست می‌زنیم ریشه او کاشته عرب و تخم او بذر مزروع آن تازیان است». «یکی از آنها حجاب بی‌مروت زنان است. در ایران باستان زنان با مردان شریک زندگانی بودند، با هم مراوده داشتند. حال هزار سال است زنان ایران مانند زنده به گوران تازیان در زیر پرده حجاب و کفن جلباب مستور و در خانه‌ها چون کور، محجوب و مهجور گشته‌اند. روبندهای زنان نه روزنه تنفس دارد و نه منظره تجسس...» و تأثیر سوء دیگر پرده‌داری از نظر وی در امر ازدواج است؛ عدم آشنایی زن با اخلاق شوهری که می‌خواهد با او زندگی کند و عدم آزادی در انتخاب همسر خود منشأ مفاسد عمده اجتماعی می‌شود و «... تمام این خرابی‌ها ناشی از ازدواج به زن ندیده و نشناخته است و کل راجع به رو بستن و به خانه نشستن آنهاست». مساله دیگری که وی نیز در آن با آخوندزاده هم‌عقیده است، مساله تغییر خط به منظور تغییر فرهنگ و مذهب ایرانیان است: «... اما موضوع بسیار مهم را نگفتیم و آن مساله خط و الفبای تعلیمات است... با قبول الفبای عربی، حروف مقطع فارسی مبدل به حروف چسبیده عربی شد. اِعراب را برداشتند و به زیر و زبر حروف گذاشتند و خط فارسی را چنان مشکل ساختند که امروز به نقاشی و رمز مبدل گردیده است». البته در این نکته اخیر راجع به خط حتی به قول میرزاآقاخان، مقصر خطاطان ایرانی هستند که «... سعی دارند خطوط را خوشگل بنویسند، می‌خواهد خوانده بشود، می‌خواهد خوانده نشود...». میرزاآقاخان در جای دیگری، عامل عقب‌ماندگی ایرانیان را از کاروان تمدن و ترقی، الفبای عربی می‌داند و می‌نویسد: «هنوز مردم نمی‌دانند الفبای دشوار عربی چه اندازه آنان را از راه مدنیت و ترقی بدور انداخته است»!

امثال میرزاآقاخان فراموش کرده بودند عقب‌ماندگی ایرانیان با تغییر خط جبران نمی‌شود بلکه تنها اثر تغییر خط از دست دادن میراث مذهبی و فرهنگی جامعه بود و ایجاد جامعه‌ای بی‌هویت فرهنگی که در نهایت ناگزیر است هویت خود را در دنیای مادی غرب جست‌وجو کند. البته ایدئولوگ‌های نامبرده و دیگرانی از این قبیل، به لحاظ افراط در غربزدگی و تجددطلبی، درجات مختلف داشته‌اند. ملکم اروپایی شدن محض را می‌طلبید، آخوندزاده غربزدگی‌اش بر ملی‌گرایی می‌چربید و میرزاآقاخان حالتی بینابین داشت. همین جریان غربزدگی و افکار منبعث از غرب بود که پوشش و حجاب مرسوم آن زمان را زیر سوال برد و در طرز لباس و آرایش زنان ایرانی حتی قبل از نهضت مشروطیت اثر بخشید.

منبع: کشف حجاب؛ زمینه‌ها، واکنش‌ها و پیامدها، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

تقویم تاریخ

مرگ «آغامحمدخان قاجار» مؤسس قاجاریه (۱۱۷۶ ش)

آغامحمدخان قاجار فرزند بزرگ محمدحسن خان قاجار قوانلو از اهالی استرآباد گرگان در مازندران بود. وی در کودکی پس از جنگی که بین قبیله‌اش با خان افشار روی داد مقطوع‌النسل شد. وی به محض اطلاع از بیماری شدید وکیل‌الرعایا زند، از شیراز گریخت و برای تشکیل حکومت و کسب قدرت، وارد عرصه جنگ و مبارزه شد. وی نیرومندترین رقیب خود یعنی لطفعلی‌خان زند را به زحمت شکست داد و سرزمین‌های قلمروی ایران را که به علت ضعف حکومت مرکزی، توسط حاکمان محلی، اعلام استقلال کرده بودند به تصرف خود درآورد. وی درصدد ایجاد حکومت مرکزی مقتدر، از هیچ جنایتی فروگذار نکرد و حتی برادرانش را نیز به قتل رساند. آغامحمدخان قاجار در طول ۱۷ سال، تمام مدعیان سیاسی خود را از میان برداشت و با قساوتی تمام، منظور خود را عملی کرد. لشکرکشی‌های آغامحمدخان قاجار به مناطق گوناگون و قتل عام‌های کرمان، تفلیس و دیگر نقاط، اوج سفاکی و بی‌رحمی او را به نمایش گذاشت. آغامحمدخان پس از گذشت سال‌ها از کسب قدرت، در سال ۱۱۷۴ ش به‌طور رسمی در تهران تاجگذاری کرد و با اعلام تاسیس سلسله پادشاهی قاجار خود را پادشاه ایران نامید ولی هنوز مدتی از سلطنت رسمی وی نگذشته بود که طی لشکرکشی جدیدی که به قفقاز و گرجستان داشت توسط ۲ تن از خدمتکارانش به قتل رسید و زندگی ننگین وی در ۶۳ سالگی به پایان رسید.

■■■

درگذشت «ابوعلی سینا» فیلسوف و دانشمند بزرگ (۴۲۸ق)

حسین ابن عبدالله بن سینا ملقب به شَرفُ‌المُلک و معروف به شیخ‌الرئیس، ابن‌سینا و حَجَّةُ‌الحَق از بزرگ‌ترین اطبای نامی و اعاظم فلاسفه و حکمای اسلامیِ اوایل قرن پنجم هجری است. وی در سوم صَفر سال ۳۷۰ ق در بلخ به دنیا آمد. قبل از ۱۰ سالگی قرآن را حفظ کرد و در اندک زمانی، ادبیات، علوم دینی، حساب، هندسه، منطق، جبر، هیأت و علوم عقلی و نقلی را فرا گرفت و قبل از ۲۰ سالگی بر تمام معلمان و اساتید خود برتری یافت. مهارت فوق‌العاده ابن‌سینا در طب و معالجات شگفت‌آوری که از وی عنوان شده، بسیار تعجب‌برانگیز است. از ابن‌سینا بیش از ۱۳۰ اثر علمی در موضوعات مختلف از قبیل فلسفه، عرفان، الهیات، منطق، طب، ادبیات و... بر جای مانده است که اشارات، قانون، الحاصل و المحصول، شفا، عیون‌الحکمه و ده‌ها کتاب دیگر از آن جمله است. وفات وی در سال ۴۲۸ قمری به بیماری قولنج که خود در معالجه آن مهارت فراوان داشته، در ۵۸ سالگی، روی داد. مقبره ابن‌سینا در همدان در میدانی به همین نام واقع است.

■■■

تولد «ابن‌خلدون» مورخ مشهور مسلمان در تونس (۷۳۲ ق)

ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون از اندیشمندان بلندپایه دنیای اسلام است که به دلیل نگارش کتاب معروف «مقدمه» به‌عنوان بنیانگذار جامعه‌شناسی علمی شناخته شده است. وی در ۱۶ سالگی به سبب پایگاه اجتماعی خانواده‌اش و آمادگی علمی خود، توانست از دانشمندان برجسته دربار سلطان مغرب بهره گیرد. ابن‌خلدون در ۲۱ سالگی به خدمت دولت درآمد و به کارهای سیاسی پرداخت اما در سال ۷۶۵ به کلی از سیاست و امور حکومتی رویگردان شد و پس از آن به کارهای علمی روی آورد. کتاب «العِبَر و دیوان المُبتَدا و الخَبَر فی تاریخ العَرَبِ وَ العَجَم و البَربَر» اثر ابن‌خلدون است که بخش اول این کتاب «مقدمه» نام دارد که به نام مقدمه ابن‌خلدون معروف شده است. ابن‌خلدون در زمان خود به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌اندیشی شهره بود اما با همه تاثیری که در افزایش توجه به تاریخ در مصر در سده‌های هشتم و نهم هجری قمری داشت، اندیشه‌هایش در روزگار خود او بازتاب کافی نیافت و هیچ یک از شاگردان او، راهش را در این زمینه ادامه ندادند. لیکن اندیشه‌های بدیع و عمیق او در زمان و مکانی دیگر جلب‌نظر کرد و از قرن سیزدهم هجری، نام، آثار و افکار او، سخت مطرح شد و پژوهش‌های بسیاری را به خود اختصاص داد. این مورخ مشهور مسلمان در سال ۸۰۸ ق در ۷۶ سالگی درگذشت.